ضدآفتاب خوراکی چیست؟

طی سال‌های اخیر محصولاتی با عنوان «ضدآفتاب خوراکی»، توجه بسیاری را به خود جلب کرده‌اند؛ مکمل‌هایی که ادعا می‌شود



می‌توانند از پوست در برابر آسیب‌های ناشی از نور خورشید محافظت کنند.

به گزارش خبرآنلاین از وبدا، با آغاز فصل گرما، بازار محصولات محافظت‌کننده از پوست نیز رونق می‌گیرد. در کنار کرم‌ها و لوسیون‌های ضدآفتاب، طی سال‌های اخیر محصولاتی با عنوان «ضدآفتاب خوراکی» نیز توجه بسیاری را به خود جلب کرده‌اند. مکمل‌هایی که ادعا می‌شود می‌توانند از پوست در برابر آسیب‌های ناشی از نور خورشید محافظت کنند. اما آیا واقعاً می‌توان با مصرف یک قرص یا کپسول، ضدآفتاب را کنار گذاشت؟

دکتر «اله‌ناز پرهیزگار»، متخصص فارماسیوتیکس و عضو هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی شیراز گفت: نور خورشید علاوه بر فوایدی مانند کمک به تولید ویتامین D، حاوی پرتوهای فرابنفش (UV) است که می‌توانند موجب آفتاب‌سوختگی، پیری زودرس پوست، ایجاد لک‌های پوستی و افزایش خطر ابتلا به سرطان پوست شوند. به همین دلیل استفاده از ضدآفتاب‌های موضعی همچنان یکی از مهم‌ترین راهکارهای توصیه‌شده برای محافظت از پوست به شمار می‌رود.

وی افزود: اصطلاح «ضدآفتاب خوراکی» در واقع تا حدی گمراه‌کننده است. بسیاری از این محصولات ضدآفتاب به معنای واقعی کلمه نیستند، بلکه مکمل‌هایی حاوی ترکیبات آنتی‌اکسیدانی هستند که ممکن است به کاهش بخشی از آسیب‌های ناشی از استرس اکسیداتیو ایجادشده توسط نور خورشید کمک کنند.

پرهیزگار ادامه داد: موادی مانند پلی‌پودیوم لوکوتوموس (عصاره نوعی سرخس)، لیکوپن، لوتئین، آستاگزانتین، ویتامین C، ویتامین E و برخی پلی‌فنول‌های گیاهی از جمله ترکیباتی هستند که در این مکمل های خوراکی به کار می‌روند. مطالعات علمی نشان داده‌اند برخی از این ترکیبات می‌توانند مقاومت پوست را تا حدی در برابر آسیب‌های ناشی از اشعه فرابنفش افزایش دهند و شدت برخی واکنش‌های التهابی پوست را کاهش دهند. با این حال، میزان این اثرات محدود است و به هیچ عنوان قابل مقایسه با محافظتی که یک ضدآفتاب موضعی استاندارد ایجاد می‌کند، نیست. هیچ مکمل خوراکی تاکنون نتوانسته جایگزین ضدآفتاب‌های موضعی شود. این محصولات نمی‌توانند مانند یک ضدآفتاب با SPF مشخص، لایه‌ای محافظ روی پوست ایجاد کنند و مانع مستقیم نفوذ اشعه فرابنفش شوند.

به گفته وی، متأسفانه برخی تبلیغات فضای مجازی این تصور نادرست را ایجاد کرده‌اند که با مصرف یک قرص می‌توان بدون نگرانی ساعت‌ها در معرض آفتاب قرار گرفت. چنین ادعاهایی پشتوانه علمی کافی ندارند و می‌توانند سلامت افراد را به خطر بیندازند.

پرهیزگار ادامه داد: البته این موضوع به معنای بی‌فایده بودن همه مکمل‌های مرتبط با سلامت پوست نیست. در برخی شرایط، به‌ویژه در افرادی که دچار حساسیت‌های نوری خاص هستند یا افرادی که مدت زیادی در معرض نور خورشید قرار می‌گیرند، ممکن است پزشک مصرف برخی مکمل‌های آنتی‌اکسیدانی را به عنوان یک اقدام کمکی توصیه کند. اما این محصولات تنها بخشی از یک برنامه محافظتی محسوب می‌شوند، نه جایگزین آن.

وی با اشاره به اینکه برای محافظت مؤثر از پوست در فصل گرما توصیه می‌شود از ضدآفتاب با spf مناسب استفاده شود، بیان کرد: هر دو تا سه ساعت یکبار، ضدآفتاب تمدید گردد، از قرار گرفتن طولانی‌مدت در معرض نور مستقیم خورشید به‌ویژه در ساعات اوج تابش پرهیز و از کلاه، عینک آفتابی و پوشش مناسب استفاده شود.

پرهیزگار در پایان خاطرنشان کرد: در نهایت، ضدآفتاب‌های خوراکی را باید بیشتر «مکمل‌های کمک‌کننده به سلامت پوست» دانست تا «ضدآفتاب» واقعی. اگرچه برخی از این فرآورده‌ها می‌توانند در کاهش بخشی از آسیب‌های ناشی از نور خورشید نقش داشته باشند، اما هنوز هیچ قرصی نتوانسته جایگزین استفاده منظم و صحیح از ضدآفتاب‌های موضعی شود.

جراحی زیبایی، خشونتی که فشار اجتماعی به افراد تحمیل می کند

در سایت انجمن روانشناسی اجتماعی ایران، مطلبی منتشر شده با این عنوان که «چرا کره جنوبی یکی از بالاترین آمارهای جراحی زیبایی در جهان را دارد؟» به گزارش خبرآنلاین، این مطلب کوتاه در ادامه از نظرتان می گذرد:

****

وقتی از آمار بالای جراحی‌های زیبایی در کره جنوبی صحبت می‌شود، بسیاری تصور می‌کنند دلیل آن نارضایتی ذاتی مردم از ظاهر خود یا «زیباتر شدن» است. اما پژوهش‌های روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی نشان می‌دهند که این پدیده را نمی‌توان صرفاً با ویژگی‌های فردی توضیح داد؛ بلکه باید آن را در بستر فرهنگ، هنجارهای اجتماعی و ساختارهای جامعه بررسی کرد.

یکی از مهم‌ترین مفاهیم در روان‌شناسی اجتماعی، هنجارهای اجتماعی (Social Norms) است. هنجارها به افراد می‌آموزند که چه رفتارهایی در یک جامعه «عادی»، «مطلوب» یا حتی «ضروری» تلقی می‌شوند. هنگامی که جراحی زیبایی به رفتاری رایج تبدیل شود، افراد نه‌تنها آن را غیرعادی نمی‌بینند، بلکه ممکن است آن را بخشی طبیعی از مراقبت از خود یا سرمایه‌گذاری برای آینده بدانند.

کره جنوبی نمونه‌ای شاخص از این فرایند است. این کشور یکی از رقابتی‌ترین بازارهای کار و نظام‌های آموزشی جهان را دارد. در چنین فضایی، ظاهر فیزیکی می‌تواند بر برداشت اولیه، فرصت‌های شغلی، روابط اجتماعی و حتی اعتمادبه‌نفس افراد اثر بگذارد. برخی پژوهشگران از این پدیده با عنوان «سرمایه زیبایی» (Beauty Capital) یاد می‌کنند؛ یعنی ویژگی‌های ظاهری می‌توانند مانند نوعی سرمایه اجتماعی یا فرهنگی، فرصت‌ها و مزایایی را برای افراد فراهم کنند.



از سوی دیگر، رسانه‌ها، صنعت سرگرمی (مانند K-pop و K-drama)، شبکه‌های اجتماعی و تبلیغات، به‌طور مداوم استانداردهای خاصی از زیبایی را بازتولید می‌کنند. مطابق نظریه مقایسه اجتماعی، افراد به‌طور طبیعی خود را با دیگران مقایسه می‌کنند.

هرچه این مقایسه‌ها بیشتر بر تصاویر ایده‌آل و دست‌کاری‌شده استوار باشند، احتمال نارضایتی از ظاهر و تمایل به تغییر آن افزایش می‌یابد.نکته مهم این است که آمار بالای جراحی زیبایی، به‌هیچ‌وجه به این معنا نیست که مردم یک کشور «زشت‌تر» از دیگران هستند.

این آمار بیش از آنکه بازتاب ویژگی‌های زیستی افراد باشد، بازتاب فرهنگ، هنجارهای اجتماعی، فشارهای بین‌فردی و ارزش‌های مسلط جامعه است. در واقع، وقتی یک رفتار در جامعه عادی و پذیرفته شود، احتمال انجام آن نیز افزایش می‌یابد.

بنابراین، جراحی زیبایی را نمی‌توان صرفاً یک تصمیم فردی دانست؛ بلکه این انتخاب در نقطه تلاقی عوامل روان‌شناختی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی شکل می‌گیرد. از نگاه روان‌شناسی اجتماعی، درک این بسترها به ما کمک می‌کند تا فراتر از قضاوت‌های ساده، نقش جامعه را در شکل‌گیری ادراک افراد از بدن و زیبایی بهتر بشناسیم.

تاریخ

تشییع رهبران چگونه به نمایش مشروعیت تبدیل می‌شود؟

مرگ، در ظاهر، پایان است؛ اما در سیاست، اغلب آغازِ چیزی دیگر است: آغازِ بازنویسیِ گذشته، آغازِ منازعه بر سَر حافظه، و آغازِ تلاشی تازه برای حفظ یا بازسازیِ مشروعیت. هیچ لحظه‌ای این حقیقت را روشن‌تر از تشییع جنازهٔ یک رهبر نشان نمی‌دهد. در آن ساعت‌ها و روزها، آنچه رخ می‌دهد صرفاً وداع با یک انسان نیست؛ جامعه، در برابر پیکرِ خاموشِ او، نسبتِ خود را با تاریخِ خویش بازمی‌سنجد. خیابان، میدان، پرچم، موسیقی، سکوت، اشک، صفوف منظم نظامیان، سخنرانی‌های رسمی و حضور توده‌ها، همگی اجزای یک نمایش واحدند؛ نمایشی که در آن، مرگ نه پایانِ سیاست، بلکه یکی از پرمعناترین لحظات آن است.

از همین روست که برخی تشییع‌ها در تاریخ، از حد یک آیین سوگواری فراتر رفته و به رویدادهایی با ابعاد ملی، گاه فراملی، بدل شده‌اند. تابوتِ رهبر، در این گونه مراسم، تنها تابوت نیست؛ حاملِ معنایی است که دولت می‌کوشد آن را مهار کند، جامعه می‌کوشد آن را بپذیرد، و تاریخ می‌کوشد آن را در خود ثبت کند. در اینجا، جسد به نشانه‌ای سیاسی تبدیل می‌شود؛ نشانه‌ای که می‌تواند وحدت بیافریند، وفاداری برانگیزد، بحران را مهار کند، یا برعکس، ضعف یک نظام را آشکار سازد. از این حیث، تشییع جنازهٔ رهبران یکی از غنی‌ترین صحنه‌های مطالعهٔ قدرت است؛ زیرا در آن، امر عاطفی، امر نمادین و امر نهادی به‌طرزی فشرده و بی‌پرده به هم می‌رسند.

به گزارش رویداد ۲۴، لحظه‌ی مرگ رهبران سیاسی، دقیقاً آن لحظه‌ای بحرانی که در آن، مشروعیت نظم مستقر در خلأی مهیب فرو می‌افتد. در این بزنگاه، تاناتوپولیتیک (سیاستِ مرگ) متولد می‌شود تا از فروپاشی معنا جلوگیری کند. این جستار، سفری است تحلیلی در اعماق تاریخ؛ از غصب مومیایی فاتحان باستان تا بوروکراسی سردِ احزاب مدرن، تا دریابیم چگونه ملل مختلف، آینده‌ی خود را بر صحنه‌ای از درام و جلال مرگ بنا نهاده‌اند.

غصب مومیایی مقدس؛ بازی ژئوپلیتیک با بقایای اسکندر

در جهان باستان، جسد فاتحان بزرگ تنها یک یادگار مادی نبود، بلکه «طلسم نجات» و منبع بخت‌یاری سرزمین‌ها تلقی می‌شد. تملک فیزیکی بقایای یک نیمه‌خدا، به معنای تملک مشروعیت و فرّ ایزدی او بود. هنگامی که اسکندر مقدونی در سال ۳۲۳ پیش از میلاد در بابل درگذشت، کالبد مومیایی‌شده‌ی او به کانون یکی از جسورانه‌ترین ربایش‌های سیاسی تاریخ بدل شد. جانشینان او (دیادوخوی) نیک می‌دانستند که هر کس جسد را در اختیار داشته باشد، وارث حقیقی امپراتوری خواهد بود.

قرار بود اسکندر در کالسکه‌ای طلایی و اعجاب‌آور که ساخت آن دو سال به طول انجامیده بود،



به مقدونیه منتقل شود. این کالسکه توسط ٦٤ استر جواهرنشان کشیده می‌شد و طرحی چنان پیچیده‌داشت که گویی ارابه‌ای برای صعود به المپ است. اما بطلمیوس اول، ساتراپ باهوش مصر، با تکیه بر پیشگویی ارستندر که مدعی بود سرزمینی که اسکندر را در خود جای دهد، به رفاه جاویدان می‌رسد، کاروان سوگ را در سوریه غافلگیر کرد. او با لشکری گران، کالبد را ربود و به ممفیس و سپس اسکندریه برد. این اقدام، نه از سر ارادت، بلکه یک محاسبه‌ی دقیق ژئوپلیتیک بود. بطلمیوس با بنا نهادن مقبره‌ای باشکوه (Sema)، مشروعیت دودمان نوپای خود را به کاریزمای اسکندر گره زد. او ثابت کرد که در تاناتوپولیتیکِ باستان، گاه استخوان‌های سردِ یک فاتح، از شمشیر صد ژنرالِ زنده کارآیی بیشتری در تثبیتِ قدرت دارد. این سنتِ پیوند زدن جسد به هویت ملی، قرن‌ها بعد در ریل‌های راه‌آهن آمریکا به شکلی مدرن و در قامت یک مسیحِ دموکراتیک بازآفرینی شد.

قطار لینکلن و رستاخیز یک ملت پاره‌پاره

در آوریل ۱۸٦۵، در حالی که خونین‌ترین جنگ داخلی تاریخ آمریکا تازه به پایان رسیده بود، شلیک گلوله‌ی یک بازیگر تئاتر متعصب در تماشاخانه فورد، قلب آبراهام لینکلن را شکافت. مرگ او ایالات متحده را با خطر یک گسست روانی جدید مواجه کرد. در این موقعیت. نخبگان سیاسی شمال دریافتند که تنها با مهار کالبد بی‌جان رئیس‌جمهور مقتول است که می‌توانند روحی نوین در کالبد بی‌جانِ اتحادیه بدمند. کالبد لینکلن سوار بر قطاری مجلل و سیاه‌پوش، سفری حماسی و ۱٦۰۰ مایلی را از واشنگتن آغاز کرد تا با عبور از ایالت‌های مختلف، سرانجام در ایلینوی آرام گیرد.

همان‌طور که فیلیپ کونهارت در کتاب تحسین‌شده‌ی "بیست روز" توصیف می‌کند، این قطار حزن‌انگیز فقط یک ناقل ساده نبود؛ کاتالیزورِ بازسازیِ روان‌شناختی یک ملت بود. میلیون‌ها شهروند سوگوار، مبهوت از عظمت فاجعه، در ایستگاه‌های دوردست در سکوتی مطلق جمع می‌شدند تا برای آخرین بار تابوت او را تماشا کنند. لینکلن که در زمان حیاتش، توسط نیمی از کشور سیاستمداری مستبد خوانده می‌شد، در این سفر ریلی بیست‌روزه به عنوان «مسیح فدیه‌بخش اتحادیه» و شهیدی مقدس تجسد یافت. تشییع شکوهمند او زخم‌های فرقه‌ای جنگ را در سیلی از اشک‌های مشترک شستشو داد و نشان داد که چگونه حکومت‌های دموکراتیک می‌توانند از مرگ رهبر، برای برساختن روایتی اسطوره‌ای از همبستگی ملی استفاده کنند.

سنگر آخر سکولاریسم

در سال ۱۸۸۵، فرانسه در اوج مبارزه‌ای نمادین و سرنوشت‌ساز میان مدافعان سوسیال‌دموکراسی سکولارِ جمهوری سوم و نفوذ سنتی کلیسای کاتولیک قرار داشت. با درگذشت ویکتور هوگو، این نویسنده شهیر که عمر خود را وقف عدالت اجتماعی و ستیز با تئوکراسی کرده بود، آیین سوگواری به کانون یک جنگ تمام‌عیار ایدئولوژیک تبدیل شد. هوگو وصیت کرده بود که او را در تابوتی ساده و فقیرانه تشییع کنند، اما دولت جمهوری‌خواه از کالبد نویسنده‌ی فقید سلاحی کاری علیه اقتدار کلیسا ساخت.

مجلس فرانسه در تصمیمی بی‌سابقه، کلیسای عظیم سنت ژنویو را مصادره، صلیب آن را به زیر کشیده و آن را به «پانتئون»، معبد مدنی و دنیویِ قهرمانان ملی، مبدل کرد تا هوگو را در آنجا به خاک بسپارد. بیش از دو میلیون انسان در یک درام حماسی و با شکوه‌ترین تشییع‌جنازه تاریخ مدرن فرانسه، تابوت او را از زیر طاق نصرت تا آرامگاه پانتئون مشایعت کردند. آونر بن-آموس در تحلیل درخشان خود نشان می‌دهد که چگونه تشییع‌جنازه هوگو به یک همه‌پرسی خیابانی علیه قدرت ماوراءطبیعی مذهب سنتی مبدل شد. این مراسم اعلام رسمی پیروزی عقل‌گرایی بر الهیات سنتی و غسل تعمید قدیسانِ جدیدی بود که نه با معجزات آسمانی،بلکه با قلم تعهد اجتماعی شناخته می‌شدند.

قدیس بی‌خدا در ویترین شیشه‌ای

پس از مرگ ولادیمیر لنین در ژانویه ۱۹۲٤، انقلاب نوپای بلشویکی در ورطه‌ی بحران جانشینی و فروپاشی مشروعیت قرار گرفت. علی‌رغم میل باطنی لنین و تقاضاهای مکرر همسرش نادژدا کروپسکایا مبنی بر دفن ساده‌ی او در کنار مادرش، حزب تصمیم دیگری اتخاذ کرد: تبدیل کالبد رهبر انقلاب به کتیبه‌ای ابدی و جاودانه. کالبد او با شیوه‌های بیولوژیک مومیایی شد و در مزار یادبود باشکوهی در کانون میدان سرخ به نمایش گذاشته شد.

نینا توماکین در اثر ماندگار خود، *زنده‌باد لنین! *، به ریشه‌های این تصمیم در ناخودآگاه جمعی روسیه اشاره می‌کند.بلشویک‌های ملحد، در حقیقت، سنت‌های دیرینه‌ی مذهب ارتدکس روسیه – که بقای کالبد فیزیکی ...

ادامه در همین صفحه

دین و اندیشه

کرامت انسانی محور ناگفته نهضت حسینی

PDF Compressor Free Version

نشریه الکترونیک صوتی دین‌نامه به‌مناسبت ایام عزای حسینی در گفت‌وگو با سیدمحمدعلی ایازی، استاد سطوح عالی حوزه علمیه و مدرس دانشگاه، به تحلیلی متفاوت از نهضت حسینی پرداخت.



محور اول: ریشه‌شناسی واقعه عاشورا

عاشورا حاصل یک روند تدریجی و هم‌افزای چند انحراف بود: استحاله دین به ابزار قدرت، دگرگونی ارزش‌های اجتماعی از عدالت‌خواهی به منفعت‌طلبی، سکوت نخبگان و خواص، و فاصله گرفتن جامعه از روح دین. جامعه‌ای که پیامبر را دیده و قرآن را شنیده بود، با غلبه دینداری ظاهری فاقد اخلاق و عدالت، به تدریج حساسیت خود را نسبت به ظلم از دست داد.

محور دوم: مسئولیت گروه‌های اجتماعی در برابر انحراف

– حاکمان: مشروعیت حکومت فقط با عدالت و کرامت انسانی تأمین می‌شود، نه صرفاً با قدرت یا ظواهر دینی.

– نخبگان: سکوت در برابر انحراف، نوعی مشارکت در آن است؛ «الساکن اخ الراضی».

– عالمان: وظیفه عالم دین استقلال از قدرت و دفاع از حقیقت است، نه توجیه‌گری سیاسی.

– مردم: مسئولیت اجتماعی قابل واگذاری نیست؛ بی‌تفاوتی و سکوت، استمرار ظلم را ممکن می‌سازد.

محور سوم: هشدارهای عاشورا درباره سقوط جوامع

۱. سقوط جوامع تدریجی، خزنده و نامحسوس است؛ از چشم‌پوشی‌های کوچک آغاز می‌شود.
۲. فاصله میان ظاهر دین و حقیقت دین می‌تواند به توجیه ظلم بینجامد.
۳. مرگ وجدان عمومی، خطرناک‌ترین مرحله انحطاط است.
٤. استبداد سیاسی تنها با استبداد فکری و اخلاقی پایدار می‌شود.
۵. فاجعه‌های بزرگ، نتیجه انباشت بی‌تفاوتی‌های کوچک‌اند.

محور چهارم: عاشورا به مثابه دفاع از کرامت و آزادی انسان

عاشورا پیش از آنکه نزاعی سیاسی باشد، دفاعی از شان و کرامت انسان است. امام حسین(ع) با شعار «هیهات منا الذلة» زیست مبتنی بر ذلت و تحقیر را نفی کرد. در این نگاه، آزادی اخلاقی، حق انتخاب آگاهانه و حفظ کرامت انسانی حتی در سخت‌ترین شرایط، ارزش‌های بنیادین هستند. آزادی در اندیشه حسینی، رهایی از ترس، طمع، جهل و بندگی غیرخداست.

محور پنجم: پیوند بنیادین میان بندگی خدا، آزادی، عدالت و کرامت

در منطق امام حسین(ع)، بندگی خدا نقطه آغاز آزادی است؛ از این آزادی، عدالت‌خواهی زاده می‌شود و مسئولیت اخلاقی را در پی دارد. در نهایت، این سه عنصر به حفظ کرامت انسانی می‌انجامد. عاشورا الگوی «انسان مؤمن آزاد و مسئول» را ارائه می‌دهد؛ انسانی که ایمانش به انفعال نمی‌انجامد، آزادی‌اش از اخلاق جدا نیست و کرامتش در پرتو بندگی خدا معنا می‌یابد.

محور ششم: افق‌های تازه عاشورا برای انسان معاصر

۱. بازگرداندن معنا به زندگی در برابر پوچی و مصرف‌گرایی.
۲. امکان حفظ کرامت انسانی در دل شرایط غیرانسانی.
۳. پیوند میان معنویت و مسئولیت اجتماعی.
٤. احیای امید اخلاقی در برابر یأس و ناامیدی.
۵. بازگشت به خویشتن اصیل انسانی در برابر ازخودبیگانگی.
٦. تأکید بر این که انسانیت بدون اخلاق، آزادی بدون مسئولیت، قدرت بدون عدالت و معنویت بدون کرامت، همگی ناقص و آسیب‌زا هستند.

محور هفتم: مضامین پرتکرار در سخنان امام حسین(ع)

اصلاح و احیای جامعه، امر به معروف و نهی از منکر، عدالت و مقابله با ظلم، کرامت و عزت انسان، آزادی و مسئولیت انتخاب، وفاداری به حقیقت، و یاد مرگ و مسئولیت در برابر خدا، محورهای اصلی سخنان امام از مکه تا کربلا هستند.

محور هشتم: الگوهای اخلاقی و رهبری در رفتار امام

۱. احترام به اختیار و آزادی دیگران
۲. رهبری مبتنی بر صداقت و شفافیت
۳. وفاداری و مسئولیت‌پذیری در قبال خانواده
٤. رعایت اخلاق حتی در مواجهه با دشمن
۵. تقدم اخلاق بر مصلحت
٦. توجه به انسان‌ها فراتر از جایگاه و پیشینه آنان (مانند توبه حرّ)
۷. پیوند میان معنویت و مسئولیت اجتماعی

محور نهم: سه اصل ماندگار از نهضت حسینی

۱. وفاداری به حقیقت، حتی هنگامی که پرهزینه است.
۲. پاسداری از کرامت و آزادی انسان.
۳. پیوند ناگسستنی میان ایمان، اخلاق و مسئولیت اجتماعی.

نتیجه: عاشورا در این تحلیل، نه یک رویداد تاریخی منفرد، بلکه یک منظومه فکری، اخلاقی و اجتماعی است که برای همه عصرها و به‌ویژه انسان معاصر، الگویی از زیستن با کرامت، آزادی، عدالت و معنویت ارائه می‌دهد.

دین و اندیشه

ادامه از همین صفحه....

و عدم تعفن آن را نشانه‌ای الهی از تقدس می‌دانست، بازآفرینی کردند. آرامگاه لنین به قبله‌گاهی مدنی بدل شد که توده‌ها، خسته از تلاطم‌های سیاسی، برای لمس دوباره‌ی قطعیتِ ایدئولوژیک به آن رو می‌آوردند.

خروش مبهوت نیل: تشییع عبدالناصر

در اواخر سپتامبر ۱۹۷۰، هنگامی که ایست قلبی ناگهانی جمال عبدالناصر، رهبر کاریزماتیک مصر و خاورمیانه، اعلام شد، خروش و شیون بی‌سابقه‌ای در سراسر جهان عرب طنین‌انداز گردید. شکست سنگین در جنگ ۱۹٦۷ پیش از این ابهت نظامی او را مخدوش کرده بود، اما مرگ او وحشتی عمیق‌تر به همراه آورد: هراسِ جانکاهِ یتیم‌شدن سیاسی در بحبوحه جنگ سرد و تجاوز خارجی. روز تشییع ناصر در قاهره با حضور بیش از ۵ میلیون انسان، به جشنی هیستریک و هولناک از درد مشترک مبدل گشت. توده‌های مبهوت به ارابه نظامی حاملِ تابوت یورش می‌بردند، کنترل خیابان‌ها عملاً از دست گارد نظامی خارج شده بود و صدای ناله‌ی مردمی که گویی خدای خود را روی زمین از دست داده بودند، نیل را می‌لرزاند. عمر خلیفه در واکاوی تصویر ناصر در تخیل جمعی مصر نشان می‌دهد که چگونه این شیون‌های دیوانه‌وار، واکنش دفاعی ملت در برابر فروپاشی رویاهای بزرگ پان‌عربیسم و ناسیونالیسم بود. ناصر در کالبد بی‌جان خویش برای آخرین بار اعراب را در یک اراده جمعی متحد کرد و تشییع او به اثباتی بی‌پایان برای نیاز توده‌ها به نمادی کاریزماتیک در برابر ناملایمات روزگار بدل گشت.

مرثیه‌های باشکوه بریتانیا برای چرچیل و ملکه الیزابت

امپراتوری بریتانیا همواره در طول تاریخ، استادِ طراز اولِ تبدیل اندوه به بوروکراسیِ با جلال و شوکت بوده است. مرگ وینستون چرچیل در ژانویه ۱۹٦۵ و اجرای پروتکل نظامی و استراتژیک (عملیات امید خیر)، شاهکاری از این هنرمندی بوروکراتیک بود. طرح چرچیل برای تشییع‌جنازه دولتی، که اولین مراسم از این دست برای یک عامی پس از دوک ولینگتون بود، ثانیه به ثانیه و اینچ به اینچ طراحی شده بود. چرچیل بریتانیا را در جنگ نجات داده بود، اما نظاره‌گر زوال ناگزیر امپراتوری نیز بود. از این رو، عبور ناو حامل کالبد او از رودخانه تایمز، شلیک دقیق توپ‌ها و تعظیم جرثقیل‌های بندر لندنی که چرچیل روزگاری از آن دفاع کرده بود، در حقیقت آیینِ تدفینِ خودِ بریتانیا به عنوان یک ابرقدرت جهانی بود؛ مرثیه‌ای شکوهمند برای دورانی تاریخی که هرگز تکرار نخواهد شد. بیش از نیم قرن بعد، در سپتامبر ۲۰۲۲، درگذشت ملکه الیزابت دوم و عملیات باشکوه (عملیات پل لندن)، دیپلماسی سوگ بریتانیا را به اوج تکامل رسانه‌ای رساند. صف‌های بیست‌ساعته‌ی مایل‌ها طولانیِ شهروندان سوگوار برای زیارت تابوت ملکه در تالار وست‌مینستر، فراتر از یک همبستگی ساده، سازوکاری برای درگیر کردن عواطف توده‌ها بود.

از اینجا راه به این نتیجه می‌رسد که تشییع جنازهٔ رهبران، در ژرف‌ترین معنا، مراسمی دربارهٔ زندگان است. مرده، البته، محورِ ظاهریِ صحنه است؛ اما مخاطبِ اصلی، ملت است؛ و این ملت، در آیینهٔ مرگ، خود را می‌بیند: گاه استوار، گاه هراسان، گاه یکپارچه و گاه دوپاره. شکوه یا سادگیِ تشییع، از همین‌جا اهمیت می‌یابد؛ زیرا از خلال آن می‌توان دریافت که یک جامعه چگونه قدرت را می‌فهمد، مرگ را معنا می‌کند، و حافظهٔ خود را از فروپاشی و فراموشی مصون نگه می‌دارد.